**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت در مورد تحلیل ادبی اوامر ارشادی بود. مراد از اوامر ارشادی اوامری که ارشاد به جزئیت و شرطیت یا نواهی که ارشاد به مانعیت هست. از کلمات شاید معمول آقایان استفاده بشود کأنّه امر ارشادی امر مجازا در معنای اخبار به کار می‌رود، اگر می‌گوییم که اقراء السورة فی الصلاة، کأنّه گفتیم که السورة جزء فی الصلاة. ما عرض می‌کردیم که این مطلب درست نیست شاهد وجدانی‌اش هم این هست که در السورة جزء من الصلاة ما می‌توانیم تصریح کنیم که جزئیت صلاة در ظرف عجز هم موجود است. ما اصلا خصوص صورت عجز را جزئیتش را بیان بگوییم، بگوییم السورة جزء فی الصلاة سواء فی حال القدرة علیها ام العجز عنها. یا اصلا خصوص صورت عجز را بگوییم، کالسورة جزء من الصلاة فی سورة العجز عنها، در حالی که این مطلب را در مورد امری که ارشادی هست نمی‌شود به کار برد، عرفا نمی‌شود گفت اقراء السورة فی الصلاة سواء فی حال القدرة علی السورة ام فی حال العجز عنها. اقراء السورة در مقام تحریک است، در مقام بعث است و بعث عاجز صحیح نیست و همین باعث می‌شود که اقراء السورة فی الصلاة در مورد عاجز حالا چه به خصوص عاجز باشد چه به صورت تعمیم دادن نسبت به عاجز صحیح نباشد. این بیانی که ما عرض می‌کردیم. یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم آن این است که ممکن است شخصی تصور کند که این بحث‌ها بر این پایه است که ما مثلا اطلاق را جمع القیود بدانیم، یعنی اگر کسی اطلاق را لفظ القیود بداند مثلا این حرف‌ها درش نیاید. ما در بحث خودش اشاره کردیم اصلا ایدۀ ما در تحلیل حقیقت اطلاق و چگونگی دلالت مقدمات حکمت به گونه‌ای هست که این لفظ القیود و جمع القیود و اینها اصلا مطرح نیست. اجمالش را اشاره بکنم تفصیلش را در جای خودش گفتیم. وقتی ما می‌گوییم مثلا العالم

**شاگرد:** اصل چیز ؟؟؟

**استاد:** ببینید ممکن است شخصی بگوید که اگر ما قائل به لفظ القیود باشیم در جایی که شما می‌گویید که مثلا اقراء السورة فی القرآن ناظر به سور عجز و اینجور نیست که ناظر باشد دو صورت را در بر داشته باشد، جمع القیود نیست، این لفظ القیود است، یعنی ناظر به این صور نیست. ما عرض کردیم اصلا ما این اطلاق، لفظ القیود و جمع القیود را که در کلمات مرحوم آقای صدر مطرح شده و بعد در کلمات آقایان بعدی هم دنبال شده را اصلا صحیح نمی‌دانیم این مطلب را. اینکه اطلاق لفظ القیود است یا جمع القیود است این در صورتی هست که ما مفاد اطلاق را مربوط به تعیین مفاد افرادی کلمه بگیریم، در جمله‌ای که ما می‌گوییم که العالم واجب الاکرام، مقدمات حکمت برای تعیین چی است؟ تعیین معنای عالم است؟ مثلا عالم طبیعت کلیه است، طبیعت مقیده نیست، نه توضیح ذلک اینکه عالم موضوع له‌اش عالم مطلق است یعنی آن طبیعت عالم هست و اطلاق عالم بر عالم مثلا عادل مجاز است، اصالة الحقیقة نفی این احتمال را می‌کند. دیگر نیازی نیست به اینکه ما با مقدمات حکمت بخواهیم این مطالب را نفی کنیم. ما احتمالاتی که در جملۀ العالم واجب الاکرام هست یک سری احتمالاتی هست، احتمال دارد مراد از عالم عالم عادل باشد، این مجاز است. و اصالة الحقیقة نافی آن هست. احتمال دارد مراد از عالم خود عالم باشد ولی یک کلمه‌ای بعد از عالم مقدر باشد، تعبیر آقایان مجاز در حذف رخ داده باشد، یک اصل دیگری داریم اصالة الحقیقۀ نافی مجاز در حذف، یا اصالة عدم التقدیر، آن احتمال تقدیر را نفی می‌کند. یک احتمال دیگر این هست که العالم واجب الاکرام در اسناد عالم به واجب الاکرام تجوز رخ داده باشد، مجاز در اسناد رخ داده باشد. یعنی حکمی که مربوط به یک شیءای باشد به شیء دیگری مجاز در اسناد یعنی همین دیگر، انبت الله البغل، خدا بغل را می‌رویاند ما بگوییم انبت الربیع البغل، انبات را که مربوط به خدا هست به ربیع نسبت بدهیم. این هم مجاز در اسناد هست. اصالة الحقیقة نافی مجاز در اسناد است. در ما نحن فیه بگوییم حکمی که مربوط به بعضی از افراد طبیعت هست، عالم عادل هست آن حکم را به طبیعت نسبت بدهیم، این هم مجاز در اسناد است. پس بنابراین قضیه چی است که ما به دنبال مقدمات حکمت هستیم و به خصوص بحث در مقام بیان بودن که اصل مقدمات حکمت هست، همچنان که حاج آقا توضیح می‌دادند می‌فرمودند که قضیۀ حملیه وضع شده بر قضیۀ مهمله، الحیوان انسانٌ این مجاز نیست، الحیوان انسانٌ چون به نحو مهمل است ما می‌توانیم بین حیوان و انسان اتحاد اثبات کنیم، قضیۀ حملیه بر اثبات اتحاد بین موضوع و محمول به نحو اهمال و مهمله دال هست، وقتی می‌گوییم الحیوان انسانٌ یعنی فی الجمله بین حیوان و انسان یک نحو وحدتی هست. العالم مثلا واجب الاکرام اگر گفتیم یعنی یک نحو اتحادی بین عالم و واجب الاکرام هست، حالا چه همۀ عالم‌ها واجب الاکرام باشند چه بعضی از عالم‌ها واجب الاکرام باشند اطلاق العالم واجب الاکرام به نحو حقیقی صحیح است. اگر متکلم بخواهد کمیت افراد واجب الاکرام را بیان کند دو راه دارد، یک راه این هست که از ادوات عموم استفاده کند، بگوید کل عالم واجب الاکرام، یک راه دیگر این هست که از اطلاق استفاده کند که اطلاق یک نوع دلالت سکوتیۀ عرفیه دارد بر اینکه حکم بر جمیع افراد ثابت است، عرفا اگر حکم بر جمیع افراد ثابت نباشد به یک بیان اثباتی نیاز دارد، به سکوت نمی‌شود اکتفا کرد، این دلالت سکوتیه عبارت از اطلاق هست. این در جایی که متکلم در مقام بیان کمیت قضیه باشد می‌تواند به سکوت اکتفا کند برای افادۀ اینکه کأنّ سور قضیه کلیه است، یعنی همان مفادی را که کلمۀ کل به دلالت وضعیه می‌رساند سکوت و عدم ذکر قید در جایی که متکلم در مقام بیان کمیت قضیه هست همان را دلالت می‌کند. پس مدلول کل با مدلول اطلاق هیچ فرقی ندارد، بنابراین آن بحث‌های لفظ القیود و جمع القیود و این حرف‌ها دیگر اصلا

**شاگرد:** مرحلۀ مفاد ترکیبی است دیگر

**استاد:** اصلا در مرحلۀ مفاد افرادی نیست، در مرحلۀ مفاد ترکیبی آن هم با این بیان که در مرحله حمل قضیه چون به نحو قضیۀ مهمله وضع شده اطلاق برای تبدیل قضیۀ مهمله به قضیۀ کلیه است

**شاگرد:** معنای جمع القیود یا لفظ القیود؟

**استاد:** اینها اصلا دیگر معنا ندارد، لفظ القیود، جمع القیود ندارد، یک چیز بیشتر نیست.

**شاگرد:** همۀ افراد می‌خواهد بگوید

**استاد:** نه تمام شد، دقت نکردید، دیگر اصلا لفظ القیود، جمع القیود، قید نداریم. بحث سر این هست که آیا این حکمی که رفت روی عالم همۀ افرادش هستند یا همۀ افرادش نیستند؟ برای اینکه اثبات کنیم روی همه افراد اطلاق این را می‌رساند، چیزی غیر از این. یعنی دقیقا همان مطلبی که کل وضعا می‌رساند اطلاق هم همان را می‌رساند، هیچ چیزی بیشتر از این نیست.

**شاگرد:** جمع القیود که آنها می‌گویند.

**استاد:** آنها هم در مورد آن عالم هست، می‌گویند عالم چون ممکن است در عالم عادل به کار رود، عالم در عالم عادل مجاز است.

**شاگرد:** آنها می‌گویند جمع الکل یعنی همۀ عالم‌ها

**استاد:** نه، می‌گویند عالم نسبت به اینکه به شرط شیء باشد یا به شرط لا باشد لا بشرط است، بحث سر این هست که اینکه عالم را در به شرط شیء به کار ببریم مجاز است، بنابراین اگر احتمال داشته باشد حکم ثبوتی روی به شرط شیء رفته باشد آن احتمال را اصالة الحقیقة نفی می‌کند، در آن مرحله نیازی به این بحث‌ها نداریم. تصویری که در قضیه وجود دارد این تصویر تصویر خیلی فاصله دارد، حالا بحث مفصلش را در حقیقت اعتبارات ماهیت و امثال اینها ما مفصل جلسات متعدد بحث کردیم، نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. ولی اصلا بحث‌های جمع القیود و لفظ القیود و این حرف‌هایی که مطرح هست اینها روی مبانی آقایان دارند که آن مبانی را ما قبول نداریم و به تبع حاج آقا مفاد اطلاق را همان مفاد عموم می‌دانیم، بنابراین اینکه اصلا به نحو جمع القیود باشد، اصلا اطلاق مربوط به قید نیست، اطلاق مربوط به کمیت قضیه‌ای هست که اتحاد بین موضوع و محمول آیا کلیه است یا جزئیه است؟ بحث این است، آن دیگر اصلا لفظ القیود و جمع القیود و این حرف‌ها اصلا در موردش مطرح نیست. بنابراین این بحث‌ها اینجا اصلا جا ندارد. علاوه بر اینکه اصلا در این مثال‌هایی که مورد بحث ما بود بحث جمع القیود و لفظ القیود و اینها منهای آن بحث‌ها ما می‌خواهیم بگوییم که قضیۀ مفادی که ما از السورة جزءٌ می‌فهمیم با مفادی که اقراء السورة فی الصلاة فرق دارد، کاشفش این هست که در اقراء السورة فی الصلاة نمی‌توانیم قید به عاجز بزنیم، نمی‌توانیم تصریح کنیم که این حکم یک معنایی دارد که آن معنا با قید عاجز زدن منافات دارد، یک معنایی دارد با تصریح به تعمیم حکم در مورد عاجز منافات دارد، حالا اطلاق لفظ القیود باشد جمع القیود باشد ما اصلا به آنها کار نداریم، بحث این است که ما وقتی می‌گوییم السورة جزءٌ من الصلاة یک معنایی است، صلاحیت تقیید به صورت عجز دارد، صلاحیت تصریح به شمول حکم نسبت به صورت عجز دارد، حالا معنایش هر چی می‌خواهد باشد، دیگر اصلا در مقام تحلیل معنای السورة جزءٌ یا اقراء السورة فی القرآن نیستیم، اینکه ما می‌بینیم اقراء السورة فی القرآن نمی‌تواند مقید بشود به عجز، و نمی‌تواند تصریح به تعمیم او در صورت عجز بکند وجدانا، این معنایش این است که معنایش با آن فرق دارد، دیگر آن بحث‌های اطلاق، لفظ القیود و جمع القیود اینها را دیگر نیازی هم نیست که، می‌گویم علاوه بر اینکه ما اصلا آن تصویرهای اطلاق، لفظ القیود و جمع القیود را در جای خودش قبول نداریم علاوه بر آن نیاز نیست که چندان این بحث‌ها اینجا پایش را بکشیم.

**شاگرد:** به بیان آقا رضا همدانی که این را به جملۀ شرطیه باز می‌گرداند آن جملۀ شرطیه هم قابلیت قید خوردن ندارد؟ اگر اراده دارد نماز کامل بخواند آن هم اطلاق دارد در صورتی که عاجز باشد یا نباشد

**استاد:** نه‌خیر، کسی که نماز با سوره می‌خواهد بخواند دیگر نمی‌شود که، اراده ازش نمی‌آید، نمی‌شود. نکته‌اش همین است.

**شاگرد:** اراده می‌گوید متعلق می‌گیرد اگر نماز

**استاد:** نه آن اراده‌ای هست اراده با نماز با سوره.

**شاگرد:** جملۀ شرطیه

**استاد:** جملۀ شرطیه که هست این است دیگر، مراد این است دیگر، ایشان همین را می‌خواهد بگوید. می‌گوید اگر اراده دارید که نمازی بخوانید که کامل باشد سوره را هم باید بخوانید، کسی که قادر به چیز هست اراده‌اش تعلق نمی‌گیرد، بحث ایشان این است. بنابراین فرق است بین جملۀ اقراء السورة فی الصلاة یا السورة جزء فی الصلاة. یک نکتۀ ادبی اینجا عرض بکنم دو تا تصویر ادبی اینجا ما می‌توانیم داشته باشیم، یکی اینکه مخاطب را قید بزنیم، می‌گوییم ایها المرید للصلاة التامة القراء السورة فی الصلاة، یک موقع این هست که از جهت ادبی این جمله‌ای که هست جزای شرط محذوف بگیریم، از جهت روح قضیه یکی است اینها فرقی با هم ندارند ولی این دو گونه تحلیل ادبی ما اینجا می‌توانیم داشته باشیم که به نحو اینکه مخاطب را قید بزنیم یا آن چیز را، و نحو جزای شرط محذوف بگیریم، این یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که حاج آقای ما در بحث اینکه آیا قدرت در ملاک شرط هست یا ملاک شرط نیست ایشان می‌فرمایند که نه در معمول موارد از خود همین جملۀ مثلا صلِّ استفاده می‌شود که مثلا قدرت شرط نیست در ملاک. بنابراین در همین جملۀ اقراء السورة فی الصلاة این ازش استفاده می‌شود که در ملاک خواندن سوره که جزئیتش برای نماز هست آن ملاک در فرض قدرت نیست در فرض عجز هم این جزئیت وجود دارد. آیا این مطلبی که حاج آقا می‌فرمایند با این بحثی که ما دنبال می‌کنیم منافات دارد؟ یعنی اگر کسی آن مبنا را قائل بشود دیگر نمی‌تواند این حرف ما را بزند؟ نه آن بحث با این بحث ربطی ندارد، در بحث اینکه چجوری از ثبوت ملاک در صورت عجز استفاده می‌شود، چون یکی از مشکلات ما این هست که آیا کسی که عاجز هست ملاک در حقش بوده است یا نبوده است؟ که اینها اثرات خیلی مهمی در اصول دارد حالا من به اثراتش فعلا کار ندارم. در بحث ما نحن فیه هم یکی از اثراتش به بحث ما نحن فیه است این است اگر در ملاک سوره، سوره ملاکش این است که جزء مرکب است، اگر جزئیت سوره و ملاک موجب امر به سوره در صورت عجز هم وجود داشته باشد معنایش این است که آن مطلوب شارع نماز همراه با سوره است، آن چیزی که مصلحت بهش قائم هست نماز با سوره است، بنابراین در شخصی که عاجز هست دیگر قادر نیست آن شیء ذی المصلحة را استیفاء کند. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که از خطاب نمی‌شود ملاک را استفاده کرد در ظرف عجز، خطاب امر. چون خطاب امر مربوط به قادر است و بالملازمه دال بر ملاک هست، امر هم که در ظرف عجز وجود ندارد پس بنابراین آن بالملازمه ملاک هم استفاده نمی‌شود. مرحوم نایینی بیانات مختلفی، مثلا مرحوم نایینی اینها به تبع مرحوم آسید محمد فشارکی به یک مبنایی به نام اطلاق ماده قائل هستند، می‌گویند اگر جملۀ شما مقید به قدرت نشده باشد خطاب اثباتی، یک موقعی می‌گوییم که ان کنت قادرا علی السورة فاقراء السورة فی الصلاة، یک موقعی نه می‌گوید ان کنت، قادرا نیاورده، به صورت مطلق گفته، اقراء السورة فی الصلاة، مرحوم نایینی می‌گویند اطلاق ماده اقتضا می‌کند که ملاکش مطلق باشد، که محصل فرمایش مرحوم نایینی این هست که جملاتی که ما داریم کأنّ بازگشت می‌کند به دو تا قضیه، حالا در مثلا الصلاة مثلا صلِّ، صلِّ بازگشت می‌کند به اینکه الصلاة واجبةٌ و الصلاة ذات ملاکٍ. آن چیزی که به حکم عقل مشروط به قدرت شده است الصلاة واجبة هست، ولی الصلاة ذات ملاک به حکم عقل مشروط به قدرت نیست مگر اینکه در خطاب شرعی از اوّل نگفته باشد الصلاة واجبةٌ، گفته باشد اذا قدرت علی الصلاة فهی واجب که مفاد قضیه این می‌شود، می‌گوید الصلاة المقدور علیها واجبة، الصلاة مقدور علیها ذات ملاک، پس بنابراین ما نمی‌توانیم در این صورتی که در خود خطاب، خطاب مقید به قدرت باشد ذات ملاک بودن استفاده کنیم. این بیان مرحوم نایینی است.

حاج آقا این بیان را قبول ندارند می‌گویند بین جایی که قدرت در خطاب اخذ شده باشد یا قدرت در خطاب اخذ نشده باشد فرقی نیست، نکتۀ استفادۀ ملاک از خطاب یک نوع ادراک عرفی است، عرف با تناسبات حکم و موضوع می‌فهمد که قدرت در ملاک دخالت ندارد چون نوعا در غیر موارد اکرام و توهین، در مواردی که از سنخ اکرام و توهین باشد قدرت دخالت دارد، مثلا شما الآن خوابیدید پدرتان وارد می‌شود خب بلند نشوید توهین به پدرتان است. ولی اگر خوابیدن شما به جهت بیماری است، پایتان شکسته است اصلا نمی‌توانید بلند بشوید، پدرتان وارد شد برایش بلند نشوید، بلند نشدن اینجا توهین تلقی نمی‌شود چون قدرت بر قیام نبوده است، ولی آنجا یعنی قدرت در اینجور چیزهایی که مربوط به توهین و احترام هست در ملاک دخالت دارد، ولی در غیر این موارد به طور متعارف، فرض کنید شما می‌گویید که انقذ الغریق، انقذ الغریق یعنی انقاذ غریق ملاکی دارد، بنابراین شما جایی که غریق را نمی‌توانید، اینکه می‌گوید ملاک دارد نه به جهت اینکه از خود این خطاب مستقیما این مطلب استفاده می‌شود، تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که علت تحریک شارع این هست که یک ملاکی بوده است، آن ملاک شارع را وادار کرده است به اینکه من را تحریک کند. البته تحریکش حتی اگر تحریکش در صورت قادر بودن باشد که همیشه در صورت قادر بودن هست می‌تواند آن ملاکش عام باشد، چون مفاد اوّلیۀ این جمله نیست، این جمله به تحریک، یعنی مدلول مطابقی جمله دو تا قضیه نیست، فقط تحریک است، ولی این تحریکی که شارع می‌کند ناشی از یک ملاک هست به تناسبات حکم و موضوع و فهم عرف. و آن ملاکی که اینجا هست آن ملاک در ظرف عجز هم معمولا وجود دارد و فرقی نیست بین اینکه در خطاب قدرت را اخذ بکند، اینکه در خطاب قدرت را اخذ می‌کنند و تصریح به قدرت می‌کنند با وجودی که عقل تحریک عاجز را صحیح نمی‌داند خیلی وقت‌ها تابع نکات دیگری است، حالا یک جایی ممکن است اخذ در خطاب به خاطر این باشد که در ملاک دخالت داشته باشد، می‌گوید اگر قادر بودی برای بابات بلند شو، ممکن است در اینجا به خاطر این قادر بودی را می‌گوید تو که می‌توانی چرا برای بابایت بلند نمی‌شوی؟ کأنّ توانستن و عدم توانستن، آنجاها بله در بعضی موارد یک همچین قیدی می‌کنند، تو که می‌توانستی چرا بلند نشدی؟ کأنّ اگر نمی‌توانستی که مشکل نبود، ولی تو که می‌توانستی کأنّ این منشأ شده که عدم قیام برای پدر جنبۀ توهین بگیرد. ولی همیشه اینجور نیست، خیلی وقت‌ها اخذ قدرت در خطاب به جهت این هست که نکاتی دارد مثلا یک نکته‌اش این هست که مثلا جایی که قدرت خیلی کم اتفاق می‌افتد، شما می‌آیید، بنده خدایی می‌گوید من مریض هستم، می‌گوید که من یک دارو بهت دستور می‌دهم این دارو را عمل کنی حتما خوب می‌شوی. مستکی را اگر گیر آوردی تهیه کن، اگر گیر آوردی برای چی می‌گویند؟ چون تهیه‌اش سخت است، این قید اگر گیر آوردی اشاره به سختی تهیۀ آن شیء هست. نه اینکه می‌خواهد بگوید که اگر هم گیر نیاوردی مستکی نباشد سایر اجزای مرکبی را که من دارم می‌گویم شما را خوب می‌کند. چون یک موقعی شما می‌خواهید بگویید که چرا این قید اگر گیر آوردی را من اخذ کردم؟ به خاطر اینکه این جزء مقوم نیست، جزء محسن است، می‌گوید که یک معجونی به شما می‌گویم، این معجون یک قیدی دارد که این قید در صورت وجود بهش بریزی معجون قرار بدهید اثر معجون را بهتر می‌کند ولی اینجور نیست که اگر نباشد اصلا تأثیر نداشته باشد، نه تأثیر دارد تأثیرش کم است، ولی یک موقعی هست نه اگر پیدا کردی به خاطر این هست که می‌خواهم بگویم که این پیدا کردنش سخت است، اگر هم پیدا نکنی دیگر به درد نمی‌خورد، این معجون و داروی مرکبی که باعث خوب شدن طرف می‌شود اصلا جزء مقومش این هست ولی به شرطی که شما این را پیدا بکنید و اینها می‌گوید تهیه کن، به خاطر این است که سخت است این اگر را به کار می‌برید. یا گاهی اوقات قید قدرت را که می‌زنیم به خاطر این هست که یک بدلی را در ظرف عجز ما می‌خواهیم بیان کنیم، می‌گوییم اگر آب پیدا کردی وضو بگیر و اگر پیدا نکردی تیمم کن، آب پیدا کردی وضو بگیر، آب پیدا نکردی تیمم کن. ممکن است کسی که آب پیدا بکند یا نکند وضو مطلوب باشد، فرض کنید من می‌گویم که اگر مثلا آب پیدا کردی واجب است که این کار را انجام بدهی. ممکن است در آن مصلحت الزامیۀ شما قدرت دخالت ندارد، یعنی اگر شما آب هم پیدا نکنید یک مصلحت ازتان فوت شده پس چرا این قید را می‌زنید؟ به خاطر اینکه می‌خواهید آن طرفش را، می‌خواهید بگویید در ظرف عجز یک چیز دیگری هست که آن بدلش را بیان کنید و الا در ظرف قدرت، فرض کنید شما می‌گویید که اگر می‌توانی هر دو غریق را نجات بده، اگر هر دو را قادر نیستی یکی‌شان را نجات بده، چرا قید می‌زنی اگر هر دو را می‌توانی؟ مگر اگر هر دو را نمی‌توانی یکی‌اش را بتوانی آن مصلحت فوت نشده؟ مصلحت فوت شده، یعنی چه قدرت داشته باشی برای اینکه هر دو غریق را نجات بدهی چه قدرت نداشته باشی بالأخره نجات غریق مصلحت ملزمه دارد، ولی برای چی می‌گویی اگر قدرت به نجات هر دو داری؟ برای اینکه مقدمه می‌خواهی قرار بدهی که اگر قدرت به هر دو نداری یکی‌اش را اقلا نجات بده، این از این باب هست. شنبه توضیح می‌دهم این بحثی که حاج آقا دارند این بحث هیچگونه منافاتی با مطالب اینجای ما ندارد. این بحث هم شنبه ادامه‌اش را می‌گویم ولی شنبه ما عمدتا می‌خواهیم برویم روی بحث جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار برده می‌شوند. مرحوم شهید صدر به تبع آقای شهیدی یک سری بحث‌هایی اینجا طرح کردند فضای کلی کل آن بحث‌ها با تصوراتی که ما داریم خیلی فاصله دارد، این است که من بعضی از فرمایشات آقای صدر اینها را طرح می‌کنم ولی این فضایی که در بحث‌های ایشان هست به دلیل فاصله بودن از آن، اصلا ایده‌های اصلی که این هست با حرف‌هایی که ما در ذهنمان هست بعضی چیزها را دیگر وارد جزئیات و چیزهایش نمی‌شوم، با الهام از فرمایشات آقای صدر بعضی نکات را اشاره می‌کنم. اگر من شنبه مطالب شهید صدر را دقیق نقل نمی‌کنم ، جزئیاتش را نقل نمی‌کنم به خاطر اینکه جزئیاتش مبتنی بر یک نکاتی هست که ما آن نکات را کلا حذف کردیم به دلیلی که ایدۀ ما در مورد اینها فرق داشته، ولی براساس فرمایشاتی که آقای صدر دارند بعضی نکات را مطرح می‌کنم که بتوانیم بحث را تا حدودی نزدیک فرمایشات آقای صدر دنبال کنیم.

یک نکتۀ دیگر هم اینجا عرض بکنم بین فرمایشات آقای هاشمی و آقای حائری تفاوت جدی هست. اینها را هم ملاحظه بفرمایید. کلاس راهنما این تفاوت‌هایش را دنبال می‌کنیم. من دیگر وارد آن جزئیات تفاوتی‌اش در درس نمی‌شوم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد